

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد بحثی که مرحوم شیخ در این جا مطرح فرمودند بحث بدل حیلوله است و آقایانی که بعد از مرحوم شیخ آمدند، البته مرحوم شیخ عده ای از این مباحثی را که ما الان در این جا داریم که در مقدمات باشد دارد اما در خلال بحث متعرض شدیم. عرض کردیم عده ای از آقایان این مسائل را تفکیک کردند، کار خوبی است انصافا.

یکی این که مقدماتی بود که عرض کردیم که هم از کتاب آقای خوئی خواندیم و هم مرحوم آقای نائینی و نکاتی را قبل از ورود در بحث متعرض شدند برای وضوح محل بحث. یکی از نکات دیگری را که مرحوم نائینی دارند، یک مقداری هم راجع به این حیوان موطوء بود که چون مرحوم شیخ هم اشاره ای به این مطلب دارد ایشان مرحوم نائینی متعرض شدند لکن به نظر ما می آید که در آن مسئله باز کم لطفی شده و توضیحش گذشت، فعلا خیلی وارد خصوصیات نمی شویم.

مرحوم نائینی یکی از مطالبی را که باز در همین مقدمه بحث دارد اقسام تعذر است، عرض کردم اصطلاحی که در بدل حیلوله متعارف بود تعذر ردّ العین و لذا مرحوم نائینی متعرض این بحث هم شده که تعذر چند قسم است.

عرض کردم طبق قاعده ای که ما داریم قاعده این طور است اگر یک عنوانی در لسان دلیل آمد آن را بررسی می کنیم مثلا تعذر در لسان دلیل آمد، تعذر ردّ العین اما اگر یک عنوان یا مثلا بدل الحیلولة که معنای حیلوله چیست، اگر در عنوان لسان دلیل آمد اما اگر در عنوان لسان دلیل این عنوان نیامد از مجموعه ادله استظهار کردیم دیگه بحث آن موضوع معنا ندارد، باید دنبال آن ادله بگردیم مثلا اگر دلیل ما لاضرر بود، ما دیگه کار نداریم تعذر چیست، بحث را روی لاضرر می بریم. دلیل علی الید بود، دلیل السلطنة بود، الناس مسلطون علی اموالهم، خب طبیعتا نتیجه اش فرق می کند، مثلا همین مثالی که ایشان زد، حالا من مثال هایش را می زنم و تطبیق هم عرض می کنم. ایشان می فرماید ثم و اما اقسام التعذر فاصولها اربعة، دیگه این نیست که حالا به این مقدار باشد اما خب حالا.

.....
أن يكون لسرقه المال المضمون مع معرفه السارق أو الاباقه العبد و حاصله ما تمكن الضامن من ردّه ذاتا و إنما تعرض لعارضٍ خارجي. به خاطر نکته خارجی است و إلا این امکان دارد و این حالا لازم نیست که سرقت باشد. غصب کرده و رفته مال را یک جایی گذاشته امکان ندارد برگردد. خب این جا نکته این نیست که تعذر، بلکه نکته ضمان تعذر نیست، عنوان تعذر نیست. نکته ضمان یکی این که الناس مسلطون على اموالهم، باید ببینیم آیا این جا صدق می کند یا نه؟ من مسلط به مال خودم هستم. شما مال من را نمی توانید رد بکنید پس من می گویم شما ضامنید. نکته ای ندارد که تعذر صدق بکند یا نکند. مسئله این است که آیا سلطنت من چه اقتضا می کند که من شما را ضامن بکنم یا نه، این سلطنت من است. نکته فنی این است که سلطنت مالک اقتضا می کند که شما ضامن قیمت بشوید یا نه سلطنت مالک به مالش محفوظ است و سلطنت اقتضا می کند که به طرف بگوید تمام سعی و کوشش خودت را بکن تا مال را بیاوری، حاضرش بکنی. یا مثلا اجاره بهش بده، سلطنت اقتضای این را ندارد که حتما این عنوان تعذر صدق بکند، ما دنبال تعذر نیستیم. دنبال حدود سلطنتیم، یا اگر لا ضرر باشد دنبال لا ضرر هستیم، یک نحوی ضرر را برداریم، نفی به جایش بگذاریم که ضرر برداشته بشود. به هر حال.

الثانی أن يكون لعدم التمكن خارجا که الرطوبة الباقية على اعضاء الوضوء

عرض کردم از همان قدیم که این مسئله بدل حیلوله مطرح شده است عده ای از امثله هم با آن مطرح شده است. یکیش این است که با یک آبی وضو گرفت، غصبی بود نمی دانست، حالا که به مس سر رسیده فهمید غصبی است. بنا بر این که تا حالا وضو درست بوده، حالا که فهمید آیا این تعذر دارد یا نه؟ خب این جا باید دلیل را نگاه کرد. الناس مسلطون على اموالهم من مالک این آب هستم، الان مالک رطوبت هستم، سلطنت به این رطوبت هم دارم؟ رطوبتی که در دست این است. شیخ همین مثال را وسط های بحث دارد. چون من بنا گذاشتم بعد از خواندن اجمالی عبارات مرحوم نائینی فردا یک دور سریع کلمات شیخ را بخوانم چون این بحث احتیاج به نکات دیگر دارد. بعد از آن وارد نکات خود بحث بشویم ان شا الله.

أن يكون لعدم التمكن خارجا كالرطوبة الباقية

مثلا شیخ می گوید به ذهن می آید که اجازه از مالک بگیرد و إلا وضویش باطل است، خب این جا بحث کردند که این اصلا احتیاج به اجازه ندارد. اصلا این مال تلف شده یعنی آن مقدار آبی را که با آن وضو گرفت این مال تلف شده، چون تلف شده ضامن است. فرض کنید مثلا صد گرم آب را تلف کرده باید پول صد گرم آب را بدهد. دیگه اجازه برای مسح نمی خواهد، مسح را می تواند مسح بکند، این فقط ضامن پول آب است. فرض کنید وضو گرفته و آبی که ریخته دویست گرم آب ریخته، سیصد گرم آب ریخته، پول آب را باید بدهد، این ضامن آب است. عرض کردم و سابقا هم اشاره کردم در این مسائل غصب اصولا از اول تعریف غصب بگیرید تا آخرش، یک مسائل زیادی محل اختلاف است و این اختلاف از قدیم است، جدید هم نیست و این مسائلی که در باب غصب بود بعدا توسعه بیشتری پیدا کرد، در مقبوض به عقد فاسد و غیر از غصب، آیا همان مسائل خواهد آمد یا نه؟ این ها توسعه دادند. یکی از مسائل در باب غصب هم همین است و نظائر این، آن نظیرش که خیلی معروف است گندم کسی را غصب کرد و کاشت، حالا بوته گندم شده است. آیا قاضی می آید می گوید این مثلا دانه گندم مال آن آقا بود و این بوته هم مال آن آقا است، بگیرد و برگرداند به او بدهد. این که اصلا بحث این است. تمام آن زرع را به مالک بدهد یا می گویند نه آقا ایشان غصب کرد مثلا صد کیلو گندم. در زمین کاشت، آن گندم تلف شد، با کاشتن تلف شد، خوب دقت بکنید! آن گندم دیگه باقی نیست که برگرداند پس ایشان ضامن صد کیلو گندم است، قیمت صد کیلو گندم را می دهد یا مثلش را می دهد، و این که الان به صورت زرع و زراعت در آمده این کار خودش است، این مال آن است. خب عده ای از اهل سنت می گویند نه زرع را بدهد، زراعت را بدهد. حالا در روایت ما دارد للزارع زرعه و إن کان غاصبا، یعنی آن چه که است. یکی از نکات بسیار مهم در باب غصب همین است، این جا هم همین طور است. این آب را برداشت و به صورت خود ریخت الان از آن آب فقط رطوبت است، آب نیست، فقط رطوبتی است که روی دستش است، کسانی گفتند مثل همان زرع و مثال های دیگه، فقط این نیست، کسانی آمدند گفتند در این جا هم هنوز این آب و این رطوبت ملک مالک است، اگر می خواهد وضویش صحیح باشد باید اجازه بگیرد. ظاهر عبارت شیخ هم همین است که اجازه می خواهد.

در طرف مقابل می گویند این اصلا تلف است، این اصلا بحث غصب ندارد. این رطوبت آن آبی نیست که ایشان غصب کرده است. اصلش آن آب است اما آن آب به عنوان آب تلف شد، این الان اثر آب است، رطوبتی است که روی دست من است، من نه این که بخواهیم بگوییم حقی، فرض کنید صد گرم، دویست گرم، یک کیلو آب ریخته تا وضو گرفته، این ضامن همان یک کیلو آبی است که ریخته است. دیگر نسبت به این رطوبت نسبتی ندارد، خب مثلا مسئله لاضرر را بخواهیم حساب بکنیم یک جور است. این مسئله ای که الان عرض کردم. نکات فنیش فرق می کند.

الثالث أن يكون لخروج المال بالرد عن المالیة كالخیط المغصوب الذی خیط به الثوب.

این را هم مثال زدیم که اگر فرض کنید نخ را گرفت و پارچه ای را دوخت، آن نخ را غاصب است، آیا غصب است یا نه؟ اینها گفتند این نخ تلف شد، یعنی بحث سر این است که آیا این جا تعذر است یا تلف؟ بدل حیلولة است یا نه قاعده اتلاف است من اتلف مال الغير، این جا اتلاف مال غیر کرده است. البته انصافا این جور مسائل غیر از مشکلات فنی این جهتش که تلف است یا نه؟ مشکلات تنوع خارجی هم دارد مثلا این لباس های ما که الان با نخ دوخته می شود بخواهند نخ را در بیاورند کاملا تکه تکه می شود. در آن زمان بعضی وقت ها نخ فقط لابلای پارچه بود، راحت نخ در می آمد. بعد هم نخ مثلا فرض کنید نیم متر بود و الان هم نیم متر است. حالا لابلای پارچه رفته و در آمده. این شاید اصلا در نظر عرف فرق نکند اما نخ مثلا یک کلاف نخ بوده، تکه تکه کرده، نیم متر نیم متر کرده است. بله این ضیاع حساب می شود.

لذا انصافا در این جور مسائل تنوع خارجی هم تاثیرگذار است. این که ما بگوییم المغصوب الذی خیط به الثوب فإنه قد یكون اخراجه من الثوب مفضیا الى التلف، بله قد یكون. صحیح. مراد به تلف دیگر آن حالت نخ را ندارد. مستعمل است، مستهلک نشده است. لذا آمدند همین را هم جزء بدل حیلولة گرفتند، آن وقت مرحوم نائینی می آید می گوید اقسام تعذر چهار تاست، بعد هم می گوید این ها هم جزء بدل حیلولة نیست، این ها اول بحث است. عرض کردم در این مسئله بدل حیلولة هم در خود کبرایش بحث است و هم در صغرایش بحث است.

الرابع أن يكون لخلطه بمال آخر. البته آن خلط هم باز فرق می کند. یک دفعه خلطی است که می شود جدا کرد ولو بصعوبة، مثلاً یک کسی گندمش را با جو مخلوط بکند، خب بالاخره بنشینند با حوصله جو و گندم جدا می شوند اما گندم خودش را با گندم یکی دیگه مخلوط بکند، این دیگه جدا نمی شود. دقت کردید؟ گندم خودش را با گندم دیگری مخلوط بکند. این جا تعذر دارد ولیکن جدا نمی شود.

آن وقت مسائلی مثل شیر و آب، شیر و شکر، اینها باز در خودش مطرح می شود.

بعد مرحوم نائینی می فرماید: و لا يخفى أن بدل الحيلولة إنما يجب في القسم الاول دون غيره و سنشير إلى ذلك ان شا الله.

چون شیخ هم بحث را دارد و در فروع است ایشان عده ای را در فروع، یعنی ادعا این است، حالا در آن مسئله خلط که مسئله شرکت قهری است جای خودش. به استثنای آن مسئله که آن هم باید مواردش حساب بشود. مرحوم نائینی دو مورد دیگه را از باب تلف می داند نه از باب بدل حیلولة، نه این که عین موجود است و یتعذر ردّ العین.

یک مطلب سومی را هم مرحوم نائینی دارد، دومی که ادله در مطلب بود که سابقاً در عبارات خواندیم. یک مطلب سومی هم دارد که چون مربوط به شرح عبارت مکاسب است راجع به عبارت شیخ در مکاسب یک نکته ای دارد که مرحوم سید یزدی گفته این درست است که ایشان می خواسته از آن مطلب سید یزدی جواب بدهد، آن را شاید در شرح عبارات متعرض بشویم و دیگه نمی خواهد بخوانیم و وقت خودمان را بگیریم.

اما عرض کردیم که اصحاب ما ظاهرش این است که در این مسئله به روایات هم تمسک کردند. عرض کردیم مسئله از قبل مطرح است و به روایات هم تمسک شده است و ظاهر عبارت شیخ هم همین طور است. البته شیخ می گوید و سائر الامور. یک اموری هم دارد یعنی آن وجوهی را که ما الان نقل کردیم الناس مسلطون علی اموالهم. علی الید ما اخذت. به این که لاضرر، این وجوهی را که ما عرض کردیم شیخ اشاره به آنها دارد و إلا ظاهر عبارت شیخ از عده ای از اخبار این را استفاده می کند. مرحوم شیخ معتقد است که عرض کردیم این مبحث را هم به نحو اشاره در کتاب جواهر آمده است. احتمالاً کتاب هایی که قبل از اینها بوده این مطالب را شاید به

تفصیل بیشتری آوردند. من چون مراجعه نکردم نسبت نمی دهم. عده ای از این روایات را الان می خوانیم. یکی از این روایات مرحوم سید یزدی این روایاتی را که در این مقام مرحوم شیخ به او تمسک کردند آوردند. در این چاپ جدیدی که از حاشیه ایشان شده صفحه ۵۱۳ به نظرم یک جلد اولش است به اصطلاح از این شرح حاشیه بر مکاسب ایشان.

مرحوم آقای یزدی این عبارت را آوردند. یکی ما نهی عن ابی محمد علیه السلام رجلٌ دفع إلى رجلٍ وديةً، خب این را بیاورید و از خود کتاب بخوانید، باب ۵ احکام ودیعه است، حدیث ۱، ظاهراً همین یک حدیث را دارد. یک حدیث بیشتر نیست. احکام ودیعه باب ۵، روایتش، این روایت را مرحوم شیخ قدس الله نفسه.

یکی از حضار: باب الودیعه

آیت الله مددی: من لا يحضر دارد، تهذیب هم دارد. البته به نظرم کافی هم دارد. مرحوم کلینی در کافی هم دارد و بین این دو نسخه با کافی اختلافی است. رجلٌ اندفع الى رجلٍ وديةً، این روایت را حالا تا ایشان بخوانند حالا آقایان هم بیاورند. احکام الودیعه، باب ۵، کافی هم دارد. این جا نوشته حدیث ۱، اصلاً کلاً در باب ۵ یک حدیث است. أمره أن يضعه في منزله أو لم تamerه، این مقدار در کافی نیست، در کافی این مقداری که ایشان در این جا نقل کرده مطابق با فقیه و تهذیب است. در کافی یک مقداریش نیست. حذف شده است. عرض کردم و من احتمال می دهم. در حد احتمال است، این که در کتاب کافی آمده و بعد صدوق هم برداشته با همان سند آورده شاید از صدوق به این اشاره باشد که از نسخه کافی سقط دارد، چون یک بحثی را آقایان دارند که آیا کافی اضبط است یا فقیه اضبط است؟ اینها بنا به این گذاشتند که کافی از صدوق اضبط است. عرض کردیم این مسئله روشن نیست، اولاً این مطلب یک نکته تاریخی دارد. یک مکاتبات و نامه ها و اسئله شرعی است که مرحوم صفار به امام عسگری، نه امام هادی، من چند دفعه عرض کردم.

یکی از حضار: محمد ابن یحیی، محمد ابن حسن است؟ محمد ابن حسین دارد.

آیت الله مددی: حسین اشتباه است. محمد ابن حسن این صفار است.

مرحوم صفار قدس الله نفسه یک مجموعه سؤالاتی را به سامرا خدمت امام عسگری فرستادند و جواب هایش، مکاتبات ایشان با امام عسگری، اخیراً دیدم یکی از این مجلات تخصصی کل این مکاتبات را جمع کرده. بیشترین قسمتش تقریباً در فقیه آمده به نظر من، شاید کمترینش در کافی آمده و انصافاً هم قابل استفاده است. کار خوبی را جمع کردند و منظم کردند. یک بحث های علمی تر و فنی تر دارد. به هر حال این یک کتابی بوده که وضعش روشن است. من چند بار عرض کردم ما در قم تولید علم کم داریم. بیشتر در قم نشر علم است، نقل میراث است لکن جزء تولیدات قم یکیش این است. حالا گفتم چون کم داریم این جزء آن کمی است که در قم است. یکی از کارهایی که در قم شده همین توقیعاتی است که مرحوم صفار خدمت امام عسگری فرستادند. البته ما توقیعات بسیار فراوان داریم از اصحاب مختلف خدمت حضرت هادی سلام الله علیه. حمیری و غیر حمیری. از حمیری هم خدمت بقیه الله داریم و عرض کردیم توقیعاتی را که ما از حمیری داریم پسر حمیری است. محمد ابن عبدالله، چون حمیری که شیخ و بزرگوار و خیلی جلیل القدر است عبدالله است و این صاحب کتاب قرب الاسناد است، قرب الاسناد مال پدر است. توقیعات مال پسر است، محمد ابن عبدالله، استاد کلینی هم همین پسر است، در اول کلینی اسانیدش را زیاد دارد که محمد ابن عبدالله، مرادش این حمیری پسر است. ایشان این نامه مفصل را خدمت حضرت بقیه الله فرستادند و عرض کردیم این توقیعات خیلی با ارزش است، چند صفحه است و خیلی نکات تاریخی و فنی و فقهی و جهات مختلف دارد توقیعات حمیری. یکی از تعجبات ما این است که مرحوم صدوق هم در کمال الدین نقل نکرده. خیلی جای تعجب است انصافاً بینی و بین الله خیلی جای تعجب است. به هر حال مرحوم شیخ طوسی و دیگران هم دارند. احتجاج هم این را آورده و بسیار توقیعات نفیسی است و عرض کردم جزء توقیعات نادری است که مرحوم ابن غضائری پسر می گوید من اصلاً دیدم، نسخه اصل را دیدم یعنی نسخه ای که خود حمیری نوشته و حتی می گوید جواب ها ما بین، یعنی هر سوال که بوده فاصله بوده. جواب ها در این فاصله نوشته شده است. می گوید نسخه اصل را من دیدم و این خیلی با ارزش است.

یکی از حضار: کاتب صاحب الامر

آیت الله مددی: توقیعات این است، کاتب صاحب الامر با حضرت.

این توقیعاتش هم جزء توقیعات بسیار، ما چند تا توقیع خیلی ارزشمند در قم داریم که جزء تولیدات قم است که در غیر قم نبوده. یکیش همین توقیعات صفار است. یکیش هم توقیعات حمیری پسر است، صفار به امام عسگری، حمیری پسر به حضرت بقیه الله، یک مقدار از این ها را هم به حضرت هادی داریم که توضیحاتش جای دیگه باشد.

احتمالا مرحوم صدوق اولاً روشن شد که این قصه واقعی خارجی است. حدیث شفاهی نیست، یک کتابی در خارج بوده، توقیعاتی بوده که صفار خدمت امام عسگری نوشته است، و الحمدلله هم الان فکر می کنم این آقایی که این ها را جمع کرده به نظرم مجموعاً ۵۶ تاست، ۶۰ تاست، ۶۵ تاست که مقدار زیادی از آن به ما رسیده. این که کلش این است نمی دانم چون یک مقدارش الان رسیده که فرض کنید صدوق نقل کرده. کلینی نقل نکرده. آنی که در ذهنم اجمالاً هست کلینی کمتر نقل کرده است، صدوق بیش از همه شان نقل کرده از این توقیعات امام عسگری.

آن وقت صدوق این توقیعات را آورده می خواسته اشاره به این بکند که مثلاً در آن نسخه ای که در اختیار کلینی بوده سقط بوده، در نسخه مرحوم کلینی سقط واقع شده است. توقیعات را نگاه بکنید، از تهذیب هم نقل می کند. تهذیب هم این زیادی را دارد یا ندارد نمی دانم.

یکی از حضار: نقل نکردن کلینی ضربه به روایت نمی زند؟

آیت الله مددی: نه، کلینی برخوردش برخورد حجت است. شاید روایت دیگه بود. ما الان بالفعل یک روایتی را داریم که در جلد سه صدوق است که مرحوم صدوق می گوید ابوجعفر محمد ابن یعقوب این طور گفته. بعد خود مرحوم صدوق هم می گوید و لا افتی به، به این حدیث فتوا نمی دهم لأن الصفار روی عن العسگری، روایت صفار را معارض می گیرد. پس معلوم شد که کلینی دیده و ترجیح را با روایت امام صادق داده است. بله معارض داشته.

اما مرحوم صدوق چون قائل به اخذ به احدث است، اصلاً این مبنای صدوق است. صدوق همیشه اخذ به احدث می کند، چون این از امام عسگری است این را قبول می کند، با این که آن روایت را هم کلینی نقل کرده چون از امام صادق است اخذ به احدث می کند و از امام صادق قبول می کند، به هر حال دیگه خیلی از بحث مکاسب خارج نشویم. نکات تاریخی لطیفی است.

تهذیب را نگاه بکنید این زیادی که صدوق دارد که امره آن يضعها فی منزله أو لم یامر، این را در تهذیب هم دارد یا نه؟ چون من لا یحضر از کتاب نوادر علی ابن محبوب گرفته است.

از کتاب محمد ابن علی ابن محبوب نقل می کند. کتاب محمد ابن علی ابن محبوب را توضیح اجمالی عرض کردم که یک مقدار به نظرم مثلاً شواذ اخبار را جمع کرده، نوادر به معنای شواذ باشد. به هر حال ایشان مصدرش از آن کتاب است. از آن کتاب هم ایشان نقل نمی کند. حالا تصادفاً این جا از کتاب محمد ابن علی ابن محبوب نقل می کند.

به هر حال معلوم می شود یک اختلاف نسخی وجود داشته، ترجیح صدوق با این نسخه بوده و کلینی با آن نسخه، و حرف بدی هم نیست، این نسخه ای که صدوق دارد به ذهن می آید روشن تر باشد، رجلٌ دفع الی رجلٍ ودیعةً و امره، از این جا نسخه صدوق. امره أن يضعها فی منزله أو لم یامر، حالا گفته یا نگفته، این نیم سطر کلاً در کلینی افتاده است. فوضعها فی منزل جاره. از این جا مشترکند. اشاره به این است که طبق آن قاعده عمل نکرده

فضاعت، هل یجب علیه إذا خالف امره، این إذا خالف امره در کلینی هم آمده. این معلوم می شود آن نسخه صدوق درست بوده، دقت کردید؟ این إذا خالف امره، معلوم می شود صحیح همان نسخه صدوق است. حق با صدوق بوده. چون دارد إذا خالف امره. و اخرجها عن ملکه فوق علیه السلام هو ضامنٌ ان شا الله تعالی.

یکی از حضار: اصلاً کافی بنا نداشته از ابن محبوب بیاورد.

آیت الله مددی: صدوق خیلی کم می آورد. صدوق می گوید نسخه پیش من هم موجود بوده، به خط خود مرحوم صفار.

.....
يجب عليه إذا خالف امره و اخرجته، حالا محل شاهد كجاست؟ این چه ربطی به بدل حیلوله دارد؟ البته این حدیث را این جا در این حد است یعنی در این کلمه ضاعت آمده. ضاع یعنی گم شده. ایشان گم شدن را به معنای این که عینش موجود بوده اما دسترسی بهش ندارد که می شود بدل حیلوله. انصافا هم عرفی نیست. ضاعت یعنی تلفت دیگه. روشن شد؟ این چه ربطی به بدل حیلوله دارد؟

یکی از حضار: ضاعت به معنای گم شدن نیست؟

آیت الله مددی: خب می گوید گم شده.

یکی از حضار: پس تلف نشده

آیت الله مددی: از کجا معلوم؟ در عرف می گویند تلف شده است.

این ضاعت نه ضاعت تا مدتی که دنبالش می روند. ضاعت یعنی از بین رفت، ضیاع هم گاهی به معنای نابودی است دیگه. انصافا خیلی بعید است.

لذا مرحوم یزدی می گوید از این روایت قدر متیقنش آن تلف است و اما این که بدانیم هست و موجود است و فقط بهش نمی رسیم شمول این روایت، خود ایشان هم اشکال می کند.

و منها ما عن ابی الحسن علیه السلام.

این روایت را در صفحه در کتاب وسائل الشیعه در احکام و دیعه باب ۷ از احکام و دیعه است. این را در باب ۷ آورده است. و آقایان دیگه اگر زحمتشان نباشد باب ۱۸ کتاب الرهن هم شبیه این را دارد، منها ما عن ابی الحسن علیه السلام، که اسحاق ابن عمار عن ابی الحسن است، ابی الحسن موسی ابن جعفر سلام الله علیه است. عن رجلٍ، آن روایت هم فضاغت دارد. باب ۷ عن احکام الودیعه.

یکی از حضار: محمد ابن یعقوب عن عدة من اصحابنا عن احمد ابن محمد و سهل ابن زیاد جميعا عن احمد ابن محمد ابن ابی نصر.

آیت الله مددی: این هم یک مقداری از تسامحات کلینی است، چون عدة من اصحابنا از احمد یک عده هستند. عدة من اصحابنا عن سهل یک عده است. این را گاهی دارد و از نظر فنی یک مقدار مشکل است چون انصافا عدة من اصحابنا که از سهل نقل می کنند غیر از

عده ای است که از احمد نقل می کنند. ایشان گاهی دارد که می گوید عده من اصحابنا عن احمد و عن سهل. یعنی در حقیقت این طور

است. عده عن احمد و عده عن سهل، این تسامح را هم دارد و حالا ما هم نمی دانیم که کلینی

یکی از حضار: این تسامح را ندارد و ما هم نمی دانیم که کلینی اوثق الناس فی الحدیث چرا این تسامح را بکار برده، شاید مرادش مثل

زیدون جمع باشد، مثل محمدون، مرادش جمع باشد، و إلا طبق قاعده مشکل دارد، این تعبیر خالی از اشکال نیست. نکات فنی را آدم

باید بگوید ولو برای مثل اجل الناس و اوثق الناس فی الحدیث هم باشد.

بعد دارد عن ابن ابی نصر، این نکته اش واضح است، عرض کردیم مرحوم بزنی چه جامع و چه نوادرش به قم آمده و انصافاً کتاب

بزنی یکی از مصادر مهم در قم است، این کتاب بزنی است و مرحوم کلینی دو سه نسخه دارد، یکی نسخه احمد اشعری است و یکی

نسخه سهل ابن زیاد. این جا می خواهد بگوید در هر دو نسخه آمده. نظرش این است. در هر دو نسخه هم نسخه سهل و هم نسخه احمد

اشعری این روایت از بزنی نقل شده است. عن ابن ابی نصر، این بزنی است. پس مصدر متوسط هم کتاب بزنی است. دیگه حالا

نوادر یا جامعش را نمی دانم.

یکی از حضار: عن حماد ابن عثمان عن اسحاق ابن عمار

آیت الله مددی: احتمال دارد کتاب های یکی از این دو تا باشد اما تا کتاب بزنی به نظر ما واضح است. قال عن ابی الحسن عن رجلٍ

استودع رجلاً ألف درهم، این جا هم کلمه فضاعت بکار برده شد و گم شد، ایشان این را به عنوان بدل حیلولة گرفته است.

فقال الرجل کانت عندی ودیعة و قال الآخر إنما کانت لی علیک قرضاً، اختلافشان در این شد. و قال علیه السلام المال لازمٌ له، شاید

المال لازمٌ له اشعار به قاعده علی الید باشد، شاید. همین که گرفت ضامن است و باید برگرداند.

إلا أن یقیم البینه أنها کانت ودیعة، شاید اشعار به قاعده باشد یا اینها احتمال دارد که قاعده ای است در باب قضاوت که ما لا یعلم إلا

من قبل صاحبه یقبل قوله فیه. چون مالک می گوید قرض دادم، آن کسی که طرف مقابل است قابض می گوید نه، ودیعه بوده. چون

یعرف من قبل، این داده. وقتی حرف این باشد حق با این است که داده است. آن از قصد خودش خبر دارد. لذا اصل اولی با ایشان است.

آن احتیاج به بینه دارد. من فکر می کنم احتمالا قاعده اتلاف باشد. مال دیگری را تلف کرده و ضامن است، مگر این که اثبات بکند و دیعه بوده است. فکر می کنم قاعده ید هم نباشد. این ضاعت به آن معناست.

و بعد هم ظاهرا مفروض کلام این است که اصلا برنگشت، نه این که موجود است و برود پیدایش بکند چون اختلاف سر این است که الان نیست دیگه، یعنی بحث این است. و دیعه بوده من ضامن نیستم، آن می گوید و دیعه نبوده. ظاهرش این است.

یکی از حضار: ضاعت در عرض حرکت آمده در روایت

آیت الله مددی: در روایت دیگری است. در این روایت یکی است. آن در روایت سوم است.

این روایت را احتمال و العلم عند الله روایت عرض باشد، حالا من نکته خارجی. گفتم کتاب رهن را نگاه بکنید، باب ۱۸ کتاب رهن وسائل قبل از این و دیعه است. در باب ۱۸ آن جا یک روایت از اسحاق ابن عمار است عن ابی عبدالله، خیلی شبیه این است. احتمال دارد اسحاق ابن عمار این مطلب را از امام صادق شنیده برای تاکید و برای روشن شدن، خدمت حضرت موسی ابن جعفر. احتمال دارد شاید مثلا کسانی بودند که قائل بودند چون مادام مال را به او داده این امین است و ضامن نیست. ضمان نداشته.

روایت را بخوانید. آن در باب ۱۸ کتاب رهن آمده است. همین یک حدیث هم دارد.

یکی از حضار: محمد ابن یعقوب عن محمد ابن یحیی عن احمد ابن محمد عن ابن ابی عمیر.

آیت الله مددی: اختلاف مصدر را ببینید. این جا از کتاب ابن ابی عمیر است. این روایتی که الان خواندیم از کتاب بزنطی است. دو تا تقریبا معاصرند. هر دو بزرگوارند.

مرحوم کلینی کاملا مصدر خودش را بیان کرده است. یکی از کتاب بزنطی است، کتاب بزنطی همین روایت را از موسی ابن جعفر دارد. کتاب ابن ابی عمیر عن ابی عبدالله علیه السلام. نکته فنی را دقت کردید؟ عن ابن ابی عمیر.

یکی از حضار: عن حسین ابن عثمان.

آیت الله مددی: این حسین ابن عثمان ثقه است.

یکی از حضار: عن اسحاق ابن عمار عن ابی عبدالله علیه السلام، فی رجل قال لرجل، لی علیک ألف درهم فقال الرجل لا، و لكنها ودیعة

آیت الله مددی: ظاهرا همین است. الف درهم یعنی قرض است؟ آن گفته ودیعه است. دیگه آن جا توش ضاعت ندارد.

احتمال دارد که در کتاب ابن ابی عمیر نسخه جدید بوده. چون نسخه جدید توش سقط متنی داشته. این نسخه ابن ابی عمیر یکمی همچین

مشکل دارد. ظاهرا لی علیک الف یعنی قرضا و فرض هم این است که تلف شده است. مالی پیشش بوده و تلف شده است. فقال علیه

السلام،

یکی از حضار: القول قول صاحب المال من یمنه

آیت الله مددی: القول قول صاحب المال یعنی آن باید ودیعه بیاورد. آن که گفته ودیعه باشد باید بیند باشد. اینجا هم همین را می گوید.

هو ضامن إلا أن یقیم البینه، این دو تا روایت ظاهرا اسحاق ابن عمار ابتدئا به حضرت صادق عرض کرده و بعد هم این مطلب را خدمت

موسی ابن جعفر آورده است.

دلالت این روایت هم روشن نیست، بله این روایت سوم، و منها ما عن الصادق علیه السلام، این را بیاورید، باب ۱ ابواب العاریة حدیث

شماره ۳، این حدیث را هم بیاورید که وقت تمام می شود. منها ما عن الصادق علیه السلام لا غرم علی مستعیر عاریة، در این جا دارد

إذا هلك أو سُرقت أو ضاعت، این شاید مثلا مرحوم شیخ می خواهد بگوید هلكت یعنی تلف، آن وقت سرقت أو ضاعت اطلاق دارد

شامل بدل حیلولة هم می شود. روشن شد؟ چون هلكت تنها نیامده.

حدیث شماره ۳ اول باب عاریه، این حدیث موجود است. البته این حدیث شماره ۳ است الان. به نظرم شماره اش بیشتر باشد، این حدیث

۱۰ است، اشتباه نوشته. ۳ نیست. ۳ این حدیث هست، توش سُرقت ندارد. تمام نکته برای این بود. این حدیثی را که ایشان شماره ۳

نوشته در واقع شماره ۱۰ است و این را مرحوم شیخ کلینی نقل کرده است.

حدیث شماره ۳ اصلا سندش هم فرق می کند. حدیث شماره ۳ سُرقت و ضاعت توش ندارد. فقط هلكت دارد. لکن راوی یکی نیستند،

یکی از حضار: عبدالله ابن مغیره، عبدالله ابن سنان.

آیت الله مددی: این روایت عبدالله ابن سنان است.

در روایت عبدالله ابن سنان فقط هلاکت آمده است. آن حدیث این حدیث شماره ۳ است. حدیث شماره ۱۰ روایت مصعده ابن زیاد است. دقت کردید؟ آن روایت مال کس دیگری است اصلا. عرض کردم چهار تا مسئله داریم که این هم واقعا یکی از مشکلات است. ظاهرا از روایت ما بودند که در بصره بودند. خیلی هم ما با این ها آشنایی زیادی نداریم. راوی اینها هم تقریبا منحصر در هارون و مسلم است. اصطلاحا هم چند بار عرض کردم اصطلاحا به این احادیث ثلاثیات کلینی می گویند. اینها تقریبا جزء علو اسناد است. قرب الاسناد مرحوم کلینی است. به سه واسطه از امام صادق نقل می کند. علی ابن ابراهیم عن هارون عن مصعده، آن وقت مصعده ابن زیاد هم داریم، مصعده ابن صدقه هم داریم. مصعده ابن هم، چهار تا مصعده است، حالا یکی اند یا چهار تا هستند؟ دو تایشان متحدند؟ علی ای حال جزء عجائب این است که مرحوم نجاشی یکی دو تا را توثیق کرده و درباره بقیه اش هم ساکت شده. خیلی بحث دارد. علی ای حال روایت مصعده ابن زیاد قابل بحث با آن روایت نیست، آن روایت خیلی بهتر است. عجیب است که متن دقیقا یکی است. فقط این جا دو تا اضافه دارد، سُرقَت و ضاعت، خیلی عجیب است. این هم چیز عجیبی است. در آن روایتی که مصعده ابن زیاد است که عاداتا پیش ما مثلا روایت شاذی حساب می شود یعنی روایت معروف نیست. به خلاف حدیث اول مال عبدالله ابن سنان، البته آن هم توش عبدالله ابن مغیره دارد که احتمال دارد یک نوع شذوذ داشته باشد.

علی ای حال در این روایت دارد که إذا هلكت أو سُرقت أو ضاعت. لکن من فکر می کنم علی تقدیر این که این سه تا عنوان هم باشد همه به معنای تلف است دیگه. به معنای این که سرقت به معنای بدل حیلولة است انصافا خلاف ظاهر است. هم ضاعت و هم سرقت، این طوری است. فرقی نمی کند. ظاهرا تلف شده.

یک روایت دیگه هم دارد که بعد می خوانیم. بعد ایشان می گیود اخباری که در باب سرقت و ضیاع آمده و لا حاجة الی نقله

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين